

## به نام آنکه فرصت داد ما را

سخن سردبیر

### نظریه تربیت‌ناپذیری انسان

تمام تاریخ آکنده از این آرزوست که بشر بتواند هم‌نوعان خود را از طریق «تربیت» به آدمیانی «تبدیل» کند که اعضای موثر و مفیدی برای حیات اجتماعی و حتی حیات طبیعی باشند. این آرزو نه تنها در تمام طول تاریخ مطرح و بیان شده، بلکه بشر برای آن هزینه‌های فراوان کرده است. مخصوصاً چنین هزینه‌ای در قرن بیستم به اوج رسید. سازمان‌های بزرگ «آموزش و پرورش» شکل گرفتند و دولت‌ها خود را در قبال آموزش و پرورش، متعهد کردند. برای این تعهد، حتی به آن آرزو بسنده نشد، بلکه بارها اعلام شد که بزرگترین سرمایه‌گذاری آن است که در انسان صورت می‌گیرد. این موضوع در قالب نظری ارائه شد و نظریه‌های علمی برای حمایت از آن، تولید گردید. اما آیا چنین آرزویی قابلیت تحقق دارد؟

واقعیت آن است که این آرمان ارزشمند چنان توانست خود را عرضه کند که هم حکومت‌های «دمکراتیک» و هم حکومت‌های «توتالیتر» به آن تن دادند تا از ثمرات آن بهره برند. این همه سرمایه‌گذاری و هزینه بر این موضوع متمرکز بود که آدمی‌زادگان، به آدمی تبدیل شوند که اجتماع بزرگسالان آن را آرزو می‌کند. بدین امید بود که نظام‌های آموزش و پرورش توسعه یافت، نظام‌های برنامه‌ریزی درسی قدرت گرفت، پژوهش در این حوزه به وفور انجام شد، متخصصان متعدد از دانشگاه‌ها، مدرک دریافت کردند و معلمان از حرمت برخوردار شدند. همه اینها شد؛ اما آیا آدم‌زادگان آدم شدند؟ آیا این سخت‌ترین کار بشری به تعبیر کانت، با توفیق همراه گردید؟

امروزه چنین تصور می‌شود که هر کشوری که به طور جدی و به قدر کافی در موضوع تربیت سرمایه‌گذاری کرده، موفق بوده و آدم ساخته است و فقط کشورهایی که موضوع را جدی نگرفته‌اند، از مزایای آن بهره‌مند نیستند. اما آیا واقعا کشوری وجود دارد که آدمیان را برای گونه خاصی از بودن تربیت کرده؛ که آنان بر آن گونه زیست می‌کنند؟ آیا واقعا جایی از جهان است

که اکثریت مردمش به واسطه عمل نظام‌های آموزشی و پرورشی، چیزی شده‌اند که آن نظام، طلب می‌کرده است؟

به نظر نمی‌رسد که بتوان شاهدهی در کل جهان امروز و از گذشته تا به امروز برای چنین باوری شناسایی و عرضه کرد. واقعیت آن است که نظام‌های تربیتی فقط می‌توانند به «عرضه» اقدام کنند و اگر کسی وجود خود را بر این عرضه، بگشاید، ممکن است چیزی وارد وجودش شود و البته همچنان اوست که ممکن است به آنچه دریافت و حتی درونی کرده، عمل کند یا نکند. این واقعیت حیات آدمیزادگان است که دارای اختیار هستند و به اختیار خود، دریافت، پردازش، درونی و عمل می‌کنند. چنین شرایطی مانع آن است که از نظام آموزشی انتظار داشته باشیم به معجزه‌ای دست یابد و فردی را وادار به عمل سازد. نظام‌های آموزشی خوب، فقط در ایجاد فرصت‌های مناسب می‌توانند موفق باشند؛ نه در ساخت آدم منطبق با معیاری از پیش تدبیرشده.

در تشریح این نظر، شاید یک نمونه تاریخی بتواند به ارائه معنای مورد نظر کمک کند. آن نمونه تاریخی، قصه خلقت به روایت قرآن کریم است. در اولین رویداد تربیتی حیات بشر، خداوند به معلمی اقدام کرد و آدم (ع) به شاگردی نشست. چه چیز آموزش داده شد؟ همه اسماء. معلم به درستی آموزش داد و شاگرد به تمامه، آموخت. اما نتیجه چه شد؟ همان شد که منجر به اخراج آدم (ع) از بهشت برین گردید. همچنین است، آموزش آدم (ع) به فرزندانش. آنان نیز برای رستگاری آموزش دیدند. ولی چه بود دستاورد آموزش یک پیامبر به فرزندان که با آنان بیش از خودشان، آشنایی داشت و در محیطی به تربیت اقدام کرده بود که از همه نظر می‌توان آن را «محیط تربیتی پاک» قلمداد کرد. نتیجه این نیز بهتر از آن نشد: یکی بر دیگری هجوم برد و جان آن را ستاند؛ همان عملی ظهور یافت که معلم آن را نمی‌خواست.

این روایت خداوند از واقعیت هستی انسان نشان می‌دهد که ماهیت انسانی آدمی به گونه‌ای است که انتظار ساختن او، امری واهی است. همین انتظار واهی از نظام‌های تعلیم و تربیت، از روز اول خلقت انسان مطرح بوده و البته دستاوردی هم به ارمغان نیاورده است. این است که می‌توان بین «عمل تربیتی» و «اثر تربیتی» تمایز گذاشت. عمل تربیتی شامل کاری است که معلم و مربی انجام می‌دهد اما اثر تربیتی، شامل آثاری است که مخاطب از عمل تربیتی کسب می‌کند.

معلمان و پیامبران در این موضوع، همانند هستند. هر دو گروه فقط در عمل تربیتی نقش دارند ولی سازنده اثر تربیتی نیستند. آنچه اجتماعات بشری طلب می‌کنند، اثر تربیتی است و این کاری است که نوعی «خدایی کردن» است. یعنی اثر کردن تنها در دست قدرت لایزال اوست. معلمان و پیامبران، ابلاغ می‌کنند و فرصت می‌سازند. این همان است که می‌توان آن را «پیامبری کردن» نامید. اینان، فقط مسئول عمل خویش هستند؛ که کار خود را به درستی انجام دهند. در این گروه تنها شاهد «عمل درست» هستیم و آنان خود را موظف می‌سازند که همواره به بهبود و تعالی عمل خود پردازند.

البته این بدان معنا نیست که شخص به تربیت خود نمی‌پردازد. بلکه همه سخن همین است که آنچه «اثر می‌کند»، همان تربیت درونی است. یعنی انتخاب‌ها و اعمال شخص، اموری در اختیار او هستند و هیچ امکانی برای دگرگونی آن از بیرون، موجود نیست. یعنی تربیت بیرونی یک تربیت کم‌اثر و حتی بی‌خاصیت است؛ ولی همت بسیاری را به خود معطوف و مشغول داشته است. یعنی آرزوی ساختن دیگری دارای چنان ارزشی نزد انسان‌ها و جوامع بوده، که همچون «آب حیات» در پی آن بوده‌اند. این نیز چون آب حیات، «خواستنی» است؛ اما یافت نمی‌شود.

چنین وضعیتی را می‌توان «تربیت‌ناپذیری آدمی» نامید. این بدان معناست که شدن آدمی، امری انتخابی اوست و از درون او نشأت می‌گیرد. نوعی خواست مبتنی بر اراده است که در مقابل هر گونه اعمال اراده بیرونی، مقاومت می‌کند. اثر دیگری بر شخص، اثر در حد تدارک شرایط است. تربیت‌کننده به واقع به تدارک شرایط می‌پردازد و اگر متعهدانه عمل کند، فقط شرایط خوبی را فراهم می‌آورد. آنچه عمل شخص را متأثر می‌کند، اختیار اوست که موضوعی کاملاً شخصی است. همه تدابیر بیرونی ممکن است در شخص، دارای معنایی وارونه شوند. اینها در بهترین شرایط، همچون قرآن عمل می‌کنند که «هدی للمتقین» (آیه ۲ سوره بقره) است. این است که می‌تواند به تعبیر مولانا (دفتر سوم مثنوی)، ریسمانی برای هدایت یا ضلالت باشد:

از خدا می‌خواه تا زین نکته‌ها در نلغزی و رسی در متهها  
زانک از قرآن بسی گمره شدند زان رسن قومی درون چه شدند  
مر رسن را نیست جرمی ای عنود چون ترا سودای سربالا نبود

نعمت‌اله موسی پور